بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1296

**عدم وجوب شرط مذکور در قولنامه­ها، و وجوب شرط ضمن عقد**

این قولنامه­ها که در معاملات نوشته می­شود و در آن قرارداد شرط می­کنند که اگر مثلاً تا یک ماه بعد از این نوشته، اگر فروشنده یا خریدار تخلف کرد، فلان مبلغ، دادنی بشود، آیا این لازم­الوفاء هست یا نیست؟ فقها می­فرمایند نه؛ این قولنامه­ها لازم­الوفاء نیست. یعنی بر فرض هم که در قولنامه، چنین قراردادی شده باشد، بر آن کسی که تعهد کرده، واجب نیست آن پول را بدهد؛ و بر طرف دیگر هم جایز نیست بگیرد. مگر اینکه در ضمنِ عقد، شرط شده باشد؛ یعنی عقدِ بیع، به لفظ یا ورق، اجرا شده باشد؛ و لفظ آن به هر کیفیتی، چه به فارسی و چه به عربی آمده باشد؛ به­طوری­که فروشنده بگوید مثلاً من این خانه را به شما به این مبلغ فروختم؛ و خریدار هم بگوید خریدم و در ضمنِ اینکه فروختم و خریدم، شرط می­کنم که اگر یکی از ما تخلف کرد، مثلاً تا یک ماه پشیمان شد، این مبلغ را بدهد. بنابراین اگر شرط، در ضمن عقد باشد، لازم­الوفاء می­شود؛ یعنی شرط در ضمن عقدِ لازم، لازم­الوفاء می­شود و واجب است که عمل کند. ولی اگر در ضمنِ عقد نباشد، و فقط شرطی در قولنامه نوشته شده باشد ولی عقد، اجرا نشده باشد، این واجب­الوفاء نیست؛ یعنی لازم نیست که به شرطِ مذکور در قولنامه عمل شود.

**جواز فروش دَیْنِ مدت­دار**

مسئله­ی دیگری هم قبلاً عرض شد که اگر کسی طلبی دارد و آن طلبش مدت­دار است؛ می­تواند الآن آن دیْنِ مدت­دارش را نقداً به کمتر بفروشد. برای مثال اگر کسی 100 تومان طلب دارد که قرار است اول دی، وصول شود و آن را بگیرد، ولی الآن، یعنی زودتر به پول احتیاج کرده، جایز است که آن 100 تومان را به 90 تومان به شخص ثالث یا به خود مدیون بفروشد.

**عدم مسئولیت فروشنده­ی دیْن، نسبت به وصول آن؛ مگر ضمانت کرده باشد**

حالا اگر چنانچه آن مدیون، آن دیْن را به خریدار نداد، آیا باید آن را از فروشنده مطالبه کند؟ اگر چنانچه آن کسی که دیْن را فروخته، ضامن هم شده و ضمانت کرده که اگر مدیون نداد، من خودم می­دهم؛ در آن صورت اگر مدیون نداد، خریدار می­تواند از همان فروشنده، مطالبه کند؛ ولی اگر فروشنده­ی دیْن، ضامن نشده، و فقط دیْنِ خودش را فروخته و او هم خریده و معامله انجام و تمام شده، حالا اگر خریدار نتوانست از مدیون بگیرد، دیگر این فروشنده مسئول نیست؛ مگر اینکه ضامن شده باشد. بنابراین اگر فروشنده، در همان زمانی که معامله می­کند و دیْنِ خودش را می­فروشد، در ضمن تعهد و ضمانت هم کرده باشد که اگر مدیون نداد، من خودم می­دهم؛ اینجا ضامن است. ولی اگر ضمانت نکرده، و فقط فروخته و خریدار هم قبول کرده و معامله تمام شده، در صورتی که خریدار نتوانست بگیرد، دیگر آن فروشنده مسئول نیست.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (14) /..../ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِی مَنْ يُرِيدُ (16) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدٌ (17)".[[1]](#footnote-1) (حاج آقا در این جلسه، ابتدا به آیه­ی 17، سپس به آیه­ی 16 و بعد به آیه­ی 14 پرداخته­اند و آیه­ی 15 در این جلسه و این فایل، تفسیر و توضیح داده نشده؛ بلکه در جلسه و فایل 1295 بیان شده است. البته اینجانب در ویرایش این فایل، ابتدا مطالب مربوط به آیه­ی 14، سپس 16 و بعد 17 را آورده­ام. به نظرم در تدوین و ویرایش نهایی، می­توان آیات 14 و 15 را با هم و آیات 16 و 17 را با هم آورد.)

"همانا خداوند كسانی را كه ايمان آورده‏­اند و کارهای نیک و شایسته کرده­اند، به بهشت­هایی وارد می‏كند كه از زیر آنها نهرها روان است، که خدا هر چه را اراده كند، انجام می‏دهد (14)./ ..../ و اين­گونه ما قرآن را به صورت آياتی روشن نازل كرديم و خداوند هر كس را بخواهد هدايت می‏كند (16). همانا كسانی كه ايمان آورده‏­اند ـ مسلمانان ـ و يهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشركان، خداوند در ميان آنها روز قيامت داوری می‏كند و حق را از باطل جدا می‏سازد، خداوند بر هر چيز گواه (و از همه چيز آگاه) است (17)".

ابتدا به توضیح آیه­ی چهاردهم از سوره­ی مبارکه­ی حج می­پردازیم.

**دو رکن سعادت ابدی**

"إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ".[[2]](#footnote-2)

"همانا خداوند كسانی را كه ايمان آورده‏­اند و کارهای نیک و شایسته کرده­اند، به بهشت­هایی وارد می‏كند كه از زیر آنها نهرها روان است؛ که خدا هر چه را اراده كند، انجام می‏دهد".

بر­اساس این آیه، خداوند آن کسانی را به سعادت ابدی می­رساند که این دو رکن در آنها باشد: یکی "آمَنُوا" و دیگری "عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ". اگر کسی واجد این دو ویژگی باشد، یعنی هم ایمان و اعتقاد قلبی به حق داشته باشد؛ و هم طبق آن ایمان، عمل صالح انجام دهد، اهل "جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ"[[3]](#footnote-3) خواهد بود. این دو تا باید با هم باشد. یعنی اگر تنها اعتقاد داشته باشد، اما عمل نکند؛ این کافی نیست. برعکس، اگر تنها عمل خوب داشته باشد، ولی اعتقاد نداشته باشد؛ این هم کافی نیست.

**اصالت اعتقاد، نسبت به عمل**

البته اصالت اعتقاد، مسلم است. یعنی اعتقاد، نسبت به عمل، اصالت دارد. بنابراین اگر شخصی، عقیده و ایمان کامل و کافی نسبت به حق نداشته باشد؛ یعنی اعتقاد و ایمان به خدا، یا نبوت، یا خاتمیّت، یا ولایت و امامت، یا معاد نداشته باشد؛ یعنی اگر فقط در یکی از این عقایدش خللی پیدا بشود ، ولی تمام اعمالش خوب و یک آدم بسیار صادق و راستگو و امانتدار و بدون هیچ خیانت و اذیت و آزار به کسی باشد، همه­ی آن عقاید و اعمالش باطل است. برای مثال اگر کسی همه­ی عقایدش درست باشد و همه را قبول کند، ولی تنها امام زمان ارواحنا فداه را منکِر بشود، همه­ی آنها باطل است. یعنی در آن صورت، تمام ائمّه، نبوّت، خاتمیّت و حتی الوهیّت را نیز منکِر است؛ زیرا اینها سلسله­وار به هم متصل­اند. آن خدایی حق است که امام زمان را هم به عنوان امام دوازدهم معین کرده است. و الّا آن خدایی که پیغمبر نفرستاده؛ یا پیغمبر فرستاده، خاتمیّت را ندارد؛ یا خاتمیّت دارد، امامت را نصب نکرده؛ آن خدای حق نیست؛ بلکه آن خدا، موهوم است؛ خیال کرده­اند خداست؛ نه! خدای حق، آن خدایی است که نبوت دارد؛ ارسال رسل دارد؛ اِنزال کتب دارد؛ خاتمیّت دارد؛ امامت و ولایت دارد؛ در امامت هم تا امام دوازدهم آمده است. براین­اساس اگر کسی به همه­ی این معارف، معتقد باشد و فقط در عقیده­اش نسبت به یکی از اینها خللی وارد بشود، بدون هرگونه تعارف و شوخی، اصلاً مؤمن نیست. ما روایات فراوانی داریم که اگر کسی همه­ی اینها را داشته باشد، و به قدر عمر نوح ؟ع؟ هم زندگی کند و تمام عمر نوح را هم در کنار کعبه، در کنار حِجْر اسماعیل و حَجَرُالْاَسْوَد و در مقام ابراهیم باشد، و شب و روز را هم سجده و عبادت کند؛ یعنی روزها، روزه­دار و شب­ها، شب­زنده­دار باشد؛ و آخرش هم به میدان جهاد برود و در راه خدا نیز کشته بشود؛ اما حبّ علی و آل علی را نداشته باشد؛ چنین کسی، جهنمی است:

 "أَکَفَّهُ الله عَلٰی وَجْهٖی فِی النّار". (عبارت، بررسی ومأخذ نیز مشخص و در پاورقی ذکر شود)

**انحراف و اِضلال روشنفکرمآبان و روشنفکرنمایان**

مسئله­ی اعتقاد، دارای چنین اهمیتی است. متأسفانه در عصر ما روشنفکران، یعنی روشنفکرمآبان و روشنفکرنمایانی پیدا شده­اند که به قول خودشان درس­خوانده­اند؛ ولی چون به حدّ خودشان اکتفا نمی­کنند و به حدّ خودشان، اهل نیستند؛ یعنی در یک مطلبی که اهلش نیستند، وارد می­شوند، و به قول خود با منطق و استدلال هم صحبت می­کنند؛ درنتیجه جوان­ها را گمراه می­کنند و ریشه­ی اصالت عقیده را به کلی می­زنند. آنها می­گویند همین­قدر که یک کسی، معتقد به فضیلتی باشد و عمل به فضیلت داشته باشد؛ او پیش خداوند، اهل نجات است. چنین ادّعایی، دروغ و خلاف حق است. چرا باید کسی که اهل یک فنی نیست، در آن دخالت کند؟ هر کاری، اهلی دارد و ممکن است یک کسی در رشته­های مختلف اهل باشد، اما در یک رشته، نااهل باشد. این هم برای او نقصی نیست. برای مثال ممکن است یک آدمی، فقیه و مجتهد درجه­ی اول و حتی مرجع تقلید باشد، ولی مثلاً در علم نجوم و در طب، اهل نباشد. بنابراین او حق ندارد در طب، دخالت کند. درست است که او یک فقیه و مرجع تقلید است؛ ولی حقّ دخالت در طب و در علوم فیزیک و شیمی را ندارد؛ زیرا هر که در حد خودش، حقّ دخالت دارد. آن کسی که در علوم دیگری دارای تخصص است، برای مثال جامعه­شناس یا روان­شناس است، در حدّ خودش، می­­تواند اظهار نظرکند؛ ولی حق ندارد دخالت و بیان کند که چه کسی در عالم آخرت، اهل نجات است. او نمی­تواند از پیش خود، بیان کند که مثلاً هر کسی که حق و فضائل را بشناسد و صادق و امین باشد، اگرچه مسیحی یا یهودی باشد، اهل نجات است. چنین حرفی، در حدّ او نیست و نباید در این جهات دخالت کند و مثلاً بگوید علت پیشرفت کفّار، این است که آنها مسلمان واقعی هستند. این را بدان لحاظ عرض می­کنم که در مقاله­ای که از نوار پیاده شده بود، خواندم که گوینده­ای می­گفت کفار چون مسلمان واقعی­اند، در صنعت پیش رفته­اند؛ ولی ما چون کافر واقعی هستیم و اسلام ظاهری داریم، عقب مانده­ایم. مگر علامت حق بودن، همان مرفه بودن در دنیاست؟ یعنی هر که در دنیا مرفه است و هر که صنعتش پیش رفته و هر که از این مواهب مادی برخوردار است، او حق است؟ اگر چنین سخنی درست باشد، پس فرعون و نمرود و شدّاد حق­اند؛ زیرا آنها در دنیا پیشرفته بودند و زندگی مرفّهی داشتند. برای مثال فرعون، در 400 سال، دچار حتی یک سر درد هم نشد. پس این، ملاک نیست. مسئله­ی پیشرفت دنیایی، اصلاً به کفر و ایمان مربوط نیست؛ بلکه مربوط به معیارهای مادی است. هر کسی توانست معیارهای مادی را به دست بیاورد و در همان کار خودش صادق و امین باشد، پیشرفت می­کند. بله؛ ما معتقدیم آنها برای اینکه در دنیا پیش بیفتند، در کار خودشان، راست می­گویند؛ برای مثال، خیانت و کاردزدی نمی­کنند. این کارشان هم برای خدا و آخرت نیست؛ بلکه برای این که فهمیده­اند اگر راست بگویند و جنس خودشان را قلّابی تحویل ندهند و کلاه سر هم نگذارند، در دنیا پیش می­روند. هر که اینچنین عمل کند، چه کافر باشد چه مسلمان، پیش می­رود؛ و هر کسی به اینها عمل نکند؛ و آدم خائن، دروغگو و کاردزدی باشد، چه کافر باشد چه مسلمان، عقب می­ماند. بنابراین مسئله­ی پیشرفت در دنیا، به کفر و اسلام مربوط نیست. اگر کسی، اعم از یهودی، مسیحی و مسلمان، معیارهای مادی را هر چه که هست، پیدا و رعایت کند، جلو می­رود؛ و هر که هم به اینها عمل نکند و فعال نباشد و تنبل و سست باشد و دروغگو و خائن و کلاه­گذار باشد، عقب می­ماند. بنابراین اینها ملاک نجات اخروی نیست.

**اهل نجات اخروی**

اصلاً مسئله­ی نجات اخروی به کسی مربوط نیست؛ بلکه معیارش دست خداست، که می­فرماید:

 "وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ".[[4]](#footnote-4)

"به عصر سوگند؛ كه هرآینه آدمی در زيانکاری است؛ مگر كسانی كه ايمان آوردند، و کارهای نیک و شایسته کردند و يكديگر را به حق سفارش كردند، و يكديگر را به شكيبایی و استقامت توصيه نمودند".

فقط آن گروهی، اهل نجاتند که ایمان به حق، به تمام معنای کلمه دارند؛ یعنی از خدا گرفته تا برسد به امام دوازدهم و معاد، اگر همه­ی اینها را معتقد باشند، اهل نجاتند و الّا در خسرانند. البته این بحث مفصلی است که الآن نمی­خواهم وارد بشوم؛ بلکه به مناسبت بحث و صحبت، اشاره کردم.

**انواع کافران**

ما معتقدیم کافر، چند نوع است.

**کافر جاهد**

یکی "کافر جاهد"، یعنی کافر منکر حق است؛ یعنی کسی که خدا را شناخته، ولی درعین­حال منکِر است.

"جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا".[[5]](#footnote-5)

"آنها از روی ستم و سرکشی انکار کردند، درحالی­که دل­هاشان بدانها يقين داشت".

چنین کسی، به طور مسلّم، جهنمی است و شکی در آن نیست.

**کافر مقصّر**

دیگری کافر مقصّر است؛ یعنی کسی که شنیده است در دنیا حقّی ابلاغ شده و اسلامی هست؛ اما نرفته تحقیق کند، و در همان دینی که از بچّگی، از مادرش یاد گرفته، مانده است. کافر مقصّر هم بلاشک، جهنمی است.

 **کافر تقیّه­ای**

سومی، کافر تقیّه­ای است؛ یعنی کسی که واقعاً کافر نیست. چنین کسی، ایمان به حق دارد، اما روی جهاتی اظهار نمی­کند، که عیبی ندارد. چنین کافری، اهل نجات است؛ برای این که ایمان و اعتقاد به حق دارد و خدا و انبیاء و خاتمیّت و امامت، همه را شناخته، اما روی جهاتی اظهار نمی­کند. او در واقع معتقد است، منتهی به حسب زبان، اظهار نمی­کند و در زبان، کفر دارد. ما هم به حسب ظاهر، می­گوییم نجس است؛ برای اینکه تا مادامی که اظهار اسلام نکند، پاک نیست؛ زیرا اسلام، مُطَهِّر است.

**کافر قاصر و مستضعف**

یک نوع کافر هم کافر قاصر و مستضعف است. یعنی دنبال حق رفته و تحقیق کرده، منتهی به حق نرسیده و نتوانسته حق را بشناسد. برای مثال، خیال کرده، مسیحیت حق است. چنین کسی مستضعف است. قرآن در این مورد می­فرماید:

"إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ".[[6]](#footnote-6)

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره ای ندارند، و راهی [برای هجرت] نمی­یابند. پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد."

در مورد اینها، ما نه می­گوییم که ­اینها بهشتی­اند و نه می­گوییم جهنمی­اند؛ بلکه می­گوییم: تا خدا چه بخواهد. آنها مَرجُوّالعفو هستند؛ تا خدا چه جوری عفو کند. این مطلبی است که ما معتقدیم و غیر از این، کسی حق دخالت در این موضوع را ندارد.

**هشدار به جوان­ها**

به­هرحال خواستم به بعضی از آقایان جوان­ها عرض کنم که اگر بعضی نوارهای سخنرانی، به گوششان رسید، یا اگر متن آن سخنرانی­ها را پیاده و منتشر کرده­اند، به دستشان رسید؛ حواس خود را جمع و توجه کنند که گوش به حرف کسانی که در این مطالب، اهل نیستند، ندهند.

"فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ".[[7]](#footnote-7)

"پس اگر نمی‏دانيد، از اهل اطلاع سؤال كنيد".

زیرا هر کاری، اهلی دارد؛ و همین که از اهلش نشنویم، گمراهی است.

اینک به توضیح آیه­ی شانزدهم از سوره­ی مبارکه­ی حج می­پردازیم.

**اسباب سعادت**

"وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ".[[8]](#footnote-8)

"و اين­گونه ما قرآن را به صورت آياتی روشن، نازل كرديم."

درست است که خداوند می­فرماید: "ما این قرآن را به صورت آیاتِ بیناتِ روشن نازل کرده­ایم"؛ ولی تنها ادلّه­ی روشن، برای سعادت مردم، کافی نیست. برای سعادت، دو چیز لازم است: هم دلیل روشن و آیه­ی بَیّنه و هم قلبِ حق­پذیر که برای پذیرش آمادگی داشته باشد. بله؛ آن کسی که آماده­ی پذیرش و حنیف و حقیقت­خواه است؛ وقتی دلیل روشن برایش اقامه شد؛ می­پذیرد. اما کسانی هم هستند که تنها دلیل روشن، برایشان کافی نیست. آنها چون حق­پذیر نیستند، اگر دلیل هم برایشان روشن باشد، نمی­پذیرند:

"جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا".[[9]](#footnote-9)

"آنها از روی ستم و سرکشی انکار کردند، درحالی­که دل­هاشان بدانها يقين داشت".

لذا این قرآن، هدایت هست، ولی برای متقین:

"هُدًى لِلْمُتَّقِينَ".[[10]](#footnote-10)

"مايه­ی هدايت پرهيزكاران است".

انسان­هایی که تقوای فطری دارند، یعنی حاضرند حق را بپذیرند؛ اگر بر ایشان این کتاب عرضه بشود، هدایت می­شوند و راه می­یابند. پس راه­یابی تنها با راهنمایی کافی نیست. علاوه بر راهنمایی، پذیرش هم باید باشد. این دو که به هم متصل شدند، راه­یابی حاصل می­شود و به مقصد می­رسد.

"وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ".[[11]](#footnote-11)

"و اندکی از بندگان من، شكرگزارند".

به­هرحال انسانهایی که حق را بعد از شناسایی بپذیرند، کم هستند.

**هدایت و خواست الهی از مجرای خواست انسان**

نکته­ی دیگر آنکه خدا هم آن کسانی را که بخواهد، هدایت می­کند.

"وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِی مَنْ يُرِيدُ".[[12]](#footnote-12)

در مورد اینکه "خدا بخواهد"، مکرر عرض شده که این خواست خدا، از مجرای خواست انسان تحقق پیدا می­کند. یعنی خداوند، سنتی را در عالم جریان داده است؛ و این سنت همین است که انسان را عاقل و نیز مختار آفریده، به­طوری­که با اختیار خودش، حق را بپذیرد. پس اراده­ی خدا این است که انسان، با اختیار بپذیرد: "أَنَّ اللَّهَ يَهْدِی مَنْ يُرِيدُ".[[13]](#footnote-13)

یعنی خدا آن انسانی را هدایت می­کند که بخواهد با اختیار خودش در حق­شناسی مجاهده کند. خداوند می­فرماید در آن صورت، ما هم به او راه نشان می­دهیم:

"وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا".[[14]](#footnote-14)

"و آنان که در (راه) ما (به جان و مال) جهد و کوشش کنند، محققاً آنها را به راه‌های (معرفت و لطف) خویش هدایت می‌کنیم".

بله! ما هدایت می­کنیم؛ اما چه کسی را؟ آن کسی را که خودش هم بخواهد و مجاهدت بکند.

پس " يُرِيدُ"، مسئله­ی جبر نیست که بگوییم هر کسی را خدا خواسته، او خودش می­رود و به سعادت می­رسد؛ و آنکه را خدا نخواسته، نمی­رود. نه! این طور نیست. همیشه اراده ی خداوند، درباره­ی انسان از مجرای اراده­ی انسان، تحقق پیدا می­کند.

"ما تَشاؤُون إِلّا أَن یَشاءَالله".[[15]](#footnote-15)

"شما نمی­خواهید، مگر آنکه خدای بخواهد".

مشیّت خدا تعلق گرفته که از مجرای مشیّت انسان، حاصل بشود. خدا مشیّت دارد. او با مشیّت خودش، انسان را هم با مشیّت آفریده و این­گونه مشیّت کرده و خواسته که انسان با مشیّت و با اختیار خودش راه بیابد. بنابراین:

"يَهْدِی مَنْ يُرِيدُ".[[16]](#footnote-16)

خدا آن کسی را که با عقل و اختیار خودش بخواهد راه بیابد، هدایت می­کند و راه را به او نشان می­دهد. شاهدش هم این آیه است:

"وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا".[[17]](#footnote-17)

"و آنان که در [راه یاری دین] ما بکوشند، هرآینه ایشان را به راه­های خویش، هدایت خواهیم کرد".

اینک به توضیح آیه­ی هفدهم از سوره­ی مبارکه­ی حج می­پردازیم.

**گروه­های مذکور در قرآن**

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدٌ (17)".[[18]](#footnote-18)

همانا كسانی كه ايمان آورده‏­اند ـ مسلمانان ـ و يهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشركان، خداوند در ميان آنها روز قيامت داوری می‏كند و حق را از باطل جدا می‏سازد؛ خداوند بر هر چيز گواه (و از همه چيز آگاه) است (17)".

خداوند حکیم در آیات گذشته، گروه­هایی را ذکر فرموده­، که یکی از آن گروه­ها، کسانی هستند که مجادله می­کنند و پیشروان در این مجادله­اند. گروه دیگری هم هستند که پیروان آن گروهِ مجادله­کننده­­ی پیشرو هستند و درنتیجه، سست­ایمان و ضعیف­الایمانند؛ یعنی عبارتند از:

" مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ".[[19]](#footnote-19)

"كس هست که خدای را یک­سویه [و بر پایه­ی دست­یابی به امور مادّی] و با دودلى می­پرستد."

اینها گروه­هایی بودند که بیان شد. حالا اشاره به اینکه این­گونه گروه­بندی­ها و اختلافات، همیشه در دنیا بوده و خواهد بود؛ زیرا همه­ی مردم، حق­پذیر نیستند. یعنی همه، طوری نیستند که لجوج و معاند نباشند و به محض اینکه حق، روشن شد، بپذیرند.

"جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا".[[20]](#footnote-20)

"آنها از روی ستم و سرکشی انکار کردند، درحالی­که دل­هاشان بدانها يقين داشت".

فراوانند کسانی که درعین­ شناختن حق، پا روی حق می­گذارند و آن را قبول نمی­کنند. این­گونه اختلافات همیشه یعنی تا روز قیامت، که یوم­الفصل است، وجود دارد؛ ولی آن روز، اختلافات برچیده و حق بارز می­شود؛ و آن کسانی هم که با حق مبارزه کرده­اند، آن را می­فهمند؛ منتهی دیگر، نه چاره­ای دارند و نه راه بازگشت. بنابراین آیه­ی شریفه، اشاره می­کند که در دنیا این گروه­ها ـ که قبلاً هم گفتیم ـ وجود دارند: مجادلین پیشرو، مجادلین دنباله­رو، و ضعیف­الایمان­ها، که:

"يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ".[[21]](#footnote-21)

"خدای را یک­سویه [و بر پایه­ی دست­یابی به امور مادّی] و با دودلى می­پرستد".

علاوه­برآنها از شش گروه دیگر در قرآن اسم برده شده که عبارتند از:

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا".[[22]](#footnote-22)

گروه مُسْلِم و مؤمن، گروه یهودی، گروه صابئی، گروه نصرانی­، گروه مجوس و گروه مشرک.

**قیامت، روز جدایی گروه­ها**

این گروه­ها همیشه در این دنیا هستند؛ اما فقط تا روز قیامت:

"إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ"؛[[23]](#footnote-23)

که یوم­الفصل است:

"إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا".[[24]](#footnote-24)

"همانا روز جدایی ـ یا داوری ـ وعده­گاه همگان است".

بله! آن روز، که یوم­الفصل است؛ از هم جدا می­شوند. در آن روز، حق از باطل جدا می­شود و آنهایی که حق را شناخته و درعین­حال تسلیم نیز بودند، خوشحال و مسرور و غرق در بهجت و سرورند. اما آنهایی که با حق مبارزه کرده­اند، افسرده­ و غمگین­ و بدبخت­اند و راه بازگشتی هم ندارند.

"إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدٌ".[[25]](#footnote-25)

زیرا خداوند بر بر هر چیزو هر مطلب و نیت و فکری، شاهد و گواه و آگاه است. شهید یعنی آگاه، شاهد، باخبر.

"إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدٌ".[[26]](#footnote-26)

بنابراین از اختلافات شما نیز آگاه است؛ و آن کسانی که حق را تشخیص داده و می­فهمند و نمی­پذیرند، و درنتیجه مقصرند؛ و نیز آن کسانی که حق را نمی­فهمند و درک نمی­کنند، یعنی جاهلِ قاصرند؛ هر دو را می­شناسد و بر همه­ی اینها آگاهی دارد و روز قیامت به حساب همه­ی اینها خواهد رسید.

 حالا در این آیه­ی شریفه، شش گروه، اسم برده شده­، که عبارتند از:

**گروه مؤمن**

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا".[[27]](#footnote-27)

یک گروه، مردم مؤمن­اند؛ یعنی همان کسانی که خدا و وحی و نبوت و معاد، همه­ی اینها را پذیرفته­اند؛ هم شناخته­اند و هم تسلیم شده­اند؛ اینها نه فقط مسلمند، بلکه مؤمن­اند. یعنی واقعاً مسلمان و مؤمن­اند و ایمان در قلبشان داخل شده است.

"قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ".[[28]](#footnote-28)

"عربهای باديه نشين گفتند: ايمان آورديم؛ بگو ايمان نياورده‏­ايد، بلکه بگویيد اسلام آورديم ـ به زبان تسلیم شدیم ـ؛ و هنوز ايمان وارد دل­های شما نشده است."

**گروه یهودی**

"وَ الَّذِينَ هَادُوا".[[29]](#footnote-29)

گروهی هم یهودی­اند و مسیر یهودیت را دارند.

**گروه صابئین**

"وَ الصَّابِئِينَ".[[30]](#footnote-30)

گروهی هم صابئین­اند.

در بیان مفسرین، خیلی روشن نیست که صابئین چه گروهی هستند. بعضی گفته­اند اینها آئین حضرت نوح را داشته و آن را ادامه داده­اند. بعضی دیگر گفته­اند که اینها آئین حضرت یحیی را داشته­ و پیرو یحیی­بن­زکریا ؟ع؟ بوده­اند. بعضی هم گفته­اند که اینها عقائد مختلطی داشته­اند، به­طوری­که یک قسمت را از یهود و یک قسمت دیگر را از نصاری گرفته­اند و یک عقیده­ی برزخیِ میان یهود و نصاری داشته­اند. صابئین، چون برای ستاره­ها خیلی احترام قائل بودند، ستاره­پرست هم معرفی شده­اند، اگرچه ستاره­پرست نبوده­اند؛ زیرا اگر ستاره­پرست بودند، در ردیف صاحبان دین، اسم برده نمی­شدند؛ درصورتی­که خداوند، اسم اینها را هم در ردیف صاحبان ادیان برده است:

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى".[[31]](#footnote-31)

"همانا كسانی كه ايمان آورده‏­اند ـ مسلمانان ـ و يهود و صابئان و نصاری".

لذا اینکه گفته­اند صابئین، ستاره­پرستند، یعنی احترام زیادی برای ستاره­ها قائل بودند. به­هرحال این گروه، خیلی معلوم نیست که حالا باشند و ظاهراً اصلاً نیستند و منقرض شده­اند؛ و اگر هم باشند، رو به انقراض هستند. به­هرحال، همین مقدار از آیه استفاده می­شود که اینها یک گروهی بوده­اند مانند سایر اهل کتاب، تابع یک پیغمبری از انبیاء به حق؛ ولی اینکه آن پیغمبر کدام بوده، روشن و معلوم نیست.

**گروه نصاری**

"وَ النَّصَارَى".[[32]](#footnote-32)

نصاری؛ که اتباع حضرت مسیح ؟ع؟ و به زعم خودشان دنبال حضرت مسیح­ هستند.

**گروه مجوس**

"و المجوس".[[33]](#footnote-33)

در قرآن از "مجوس" فقط در یک جا اسم برده شده که همین آیه است؛ و ظاهراً در جای دیگری از آنها اسمی به میان نیامده است. حالا مجوس چه کسانی هستند؟

آنها ظاهراً پیروان زردشت­اند. این هم که آیا زردشت پیغمبر بوده و در چه زمانی می­زیسته، باز مبهم است و روشن نیست که آیا در قرن یازدهم یا قرن هفتم یا هشتم بوده است؟ اینها محل اختلاف است. آیا کتاب آسمانی داشته و اگر داشته، چه بوده است؟ اگر کتاب آسمانی­شان اوستا بوده، تاریخ آن هم خیلی روشن نیست. ولی به­هرحال از این آیه، اجمالاً استفاده می­شود که مجوس هم گروهی در ردیف سایر صاحبان کتاب آسمانی بوده­اند و ملحق به اهل کتاب هستند. در روایات ما نیز آنها ملحق به اهل کتاب هستند.

**اعتقادات مجوسان**

اینها برای عناصر چهارگانه، مخصوصاً برای آتش، احترام زیادی قائل بوده­اند، به­طوری­که به آتش­پرستی معروف شده­اند و در هر جا هم بوده­اند، آتشکده داشته­اند. اعتقادشان نیز اعتقاد ثَنَوی بوده، یعنی به خالق دوگانه که عبارت از خالق شرّ و خالق خیر است، معتقد بودند. می­گفتند بدها و خوب­ها، دو خالق جداگانه داشته­اند و آنکه بدها را آفریده، خوب­ها را نیافریده است؛ چون خودش بد بوده، بدها را آفریده است. ولی آنکه خوب است، خوب­ها را آفریده است. آنها برای نور و ظلمت، دو مبدأ قائل بودند. مبدأ نور را اهورا مزدا یا یزدان و مبدأ ظلمت را اهریمن می­دانستند. به­هرحال اعتقاد به دو خالق داشته­اند. اما در پرستش، معلوم نیست که دوگانه­پرست باشند. در پرستش یگانه­پرست بودند و یزدان را می­پرستیدند ولی در عین حال اعتقاد داشته­اند که یزدان و اهریمن هست. یزدان، خالق خیرات است و اهریمن، خالق شُرور است. بنابراین شرک در خالقیت داشته­اند نه شرک در عبادت. یزدان را عبادت می­کردند؛ اما نسبت به خالقیت، مشرک بودند، و دو تا خالق را در عالم قائل بودند. به همین مقدار اطلاع ما هست که مجوس، ثنویه، بوده­اند. در روایات ما از حضرت رسول خدا ؟صل؟ نقل شده که فرموده­اند:

"إِنَّ الْمَجُوس کانَ لَهُمْ نَبَیٌّ فَقَتَلُوهُ وَ کِتابٌ أَحْرَقُوهُ". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

مجوس، از جانب خدا، پیغمبر داشته­اند که پیغمبرشان را کشته­اند و کتابی هم داشته­اند، که کتاب را نیز سوزانده­اند.

از امام امیرالمؤمنین علی ؟ع؟ نیز نقل است که فرموده­اند:

"قَدْ أَنْزَلَ الله إِلَیْهِمْ کِتاباً وَ بَعْثٌ فیٖهَمْ نَبَیّا". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

خداوند کتاب آسمانی را برایشان نازل کرده بود و پیغمبری هم در میانشان برانگیخته بود.

پس اجمالاً همین مقدار هست که مجوس هم یک گروهی بوده­اند که یک نبی و کتابی داشته­اند؛ ولی اینکه آیا آن نبی، زرتشت بوده و در چه زمانی می­زیسته، چندان روشن نیست.

**گروه مشرکان**

"وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا".[[34]](#footnote-34)

یک عده هم مشرکین بودند. مشرکین نیز اعتقاد به خالق داشته­ و چه­بسا موحّدِ در خالق بوده­اند؛ ولی شرک در عبادت داشته­اند.

"لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ".[[35]](#footnote-35)

"اگر از آنان بپرسی چه كسی آسمان­ها و زمين را آفريده است؟ هرآینه ‏گويند: خدا".

خداوند در این آیه نشان می­دهد که اینها شش گروهند که اختلافاتی دارند و این اختلافات هم همیشه در دنیا هست؛ چون حق­پذیر، کم است. یعنی کسانی که حق را بشناسند و تسلیم شوند، تا روز قیامت، کم هستند.

"إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيدٌ".[[36]](#footnote-36)

**سخنان رباب، همسر امام حسین ؟ع؟ در مجلس ابن­زیاد**

چند جمله هم عرض ادب به آستان اقدس امام حسین ؟ع؟ داشته باشیم:

از جمله­ی بانوان باسعادت و پرافتخاری که در سفر کربلا همراه امام حسین ؟ع؟ بوده، رباب، همسر آن حضرت است. از میان همسران امام حسین ؟ع؟، تنها رباب، در این سفر همراهشان بوده است و بقیه­ی همسران نبوده­اند؛ یعنی روشن نیست که بوده باشند. ایشان دو فرزند از امام حسین ؟ع؟ دارند که یکی از آنها، همان کودک شیرخواری است که در کربلا، تیر سه شعبه­ی زهرآلود به حلقش زدند و روی دست پدر، جان داد. فرزند دیگر ایشان، سکینه خاتون است که همراه مادرش به اسارت درآمد.

رباب، دختر امرؤالقیس بوده است. امرؤالقیس، که ابتدا مردی مسیحی بوده و سپس مسلمان می­شود، سه دختر داشته است. این سعادت، نصیب امرؤالقیس شد که یک دخترش را به امام امیرالمؤمنین ؟ع؟ و دختر دیگر را به امام حسن ؟ع؟ و سومی را هم که کوچکتر از همه بود، به امام حسین ؟ع؟ داد. این بانو که همراه شوهر بزرگوارش بود و بعد هم به اسارت درآمد، همراه با دیگر بانوان، هر کدام سخنانی گفته­ و پرده­ها را کنار زده­ و نگذاشته­اند که دشمن امر را مشتَبَه کند. آنها درعین­حال که مصیبت­زده بودند، خوب هم مراقب بودند که دشمن مطلب را وارونه نشان ندهد. بنابراین آنچه را که روی داده و گذشته بود، تدریجاً بیان می­کردند. وقتی اهل بیت ؟عهم؟ را در مجلس ابن­زیاد وارد کردند؛ درحالی­که یک طرف، سفره­ی غذا گسترده، و بچه­های یتیم را با حال گرسنگی در پایین مجلس نگه داشته­ بودند؛ و طرف دیگر هم سر بریده­ی امام ؟ع؟ را کنار ظرف آب نهاده­ بودند، این خانم سخنانی بیان کردند. دل می­خواهد که همه­ی اینها را ببیند، درعین­حال صبر را از دست ندهد و شکیبایی را حفظ کند و مراقب زخم دشمن نیز باشد و کار خود و تبلیغیش را هم به­خوبی انجام دهد. تا نشستند، چشم این خانم به رأس مطهر شوهرش، امام حسین ؟ع؟ افتاد که آن را مقابل ابن­زیاد نهاده بودند. لذا از جا جست و جلو رفت و سر مطهر را گرفت و آن را بوسید و بوئید و روی دامن گذاشت؛ و سپس چند جمله­ی کوتاه گفت که مردم را منقلب کرد:

"وا حُسَیْناً فَلا نَسیتُ حُسَیْناً أَقْصَدَتْهُ أَسِنّةُ الْأَدعیائی". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

یعنی مردم! خیال نکنید که امام حسین ؟ع؟ مثلاً مریض شده و بر اثر آن و از این قبیل مسائل از دنیا رفته است. نه! بدن امام حسین را نیزه­های این نامردان، این پدرناشناخته­ها، این کسانی که پدرشان معلوم نبود، پاره­پاره کردند. و خیال نکنید اینها بدنش را دفن کردند! آنها مسلمانند؟!

غادَرُوُه فی کربلاء صَریعاً". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

آنها را هم آغشته به خون، بر روی خاک­های گرم کربلا افکندند. نه بر او نماز خواندند؛ و نه دفنش کردند. "وا حُسَیْناً فَلا نَسیتُ حُسَیْناً لا سَقَی الله جانِبِی کَربَلائی". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

1. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیات 14، 16 ـ 17. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره­ی مبارکه­ی عصر، آیات 1 ـ 3. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره­ی مبارکه­ی نمل، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره­ی مبارکه­ی نساء، آیات 98 ـ 99. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره­ی مبارکه­ی نحل، آیه­ی 43. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره­ی مبارکه­ی نمل، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره­ی مبارکه­ی بقره، آیه­ی 2. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره­ی مبارکه­ی سبأ، آیه­ی 13. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره­ی مبارکه­ی عنکبوت، آیه­ی 69. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره­ی مبارکه­ی انسان، آیه­ی 30. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره­ی مبارکه­ی عنکبوت، آیه­ی 69. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیات 14، 16 ـ 17. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره­ی مبارکه­ی نمل، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. همان. [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره­ی مبارکه­ی حجرات، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-28)
29. همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان. [↑](#footnote-ref-30)
31. همان. [↑](#footnote-ref-31)
32. همان. [↑](#footnote-ref-32)
33. همان. [↑](#footnote-ref-33)
34. همان. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره­ی مبارکه­ی زمر، آیه­ی 38. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-36)